

جمهوری اسلامی و داستان "مرد پیر و دریا"

(در ایران چه می‌گذرد؟ - مقاله‌ی سوم)

آیا در ایران کودتا شده است؟

اگر نه، پس ماجرا چیست؟

یک چهره‌ی کلیدی ماجرا احمدی‌نژاد است. او چه پدیده‌ای است؟

و پرسش دیگر اینکه: سیر رویدادها چه منطقی دارد؟

چه اتفاقی افتاده است؟

می‌گویند "کودتا" شده است؛ ولی مگر کودتا حادثه‌ای خارق‌عادت در عرصه‌ی قدرت نیست؟ آیا چیزی رخ داده که خلاف نظم عادی امور باشد؟

اگر به میرحسین موسوی اذن تشکیل کابینه را می‌دادند، باز جهشی کیفی در امور پدید نمی‌آید. کابینه را در جایی مستقر می‌کردند که فاصله‌ی بیشتری از گرانیگاه قدرت داشته باشد، همان کاری که در زمان محمد خاتمی کردند. باز هم امیدها را به یأس تبدیل می‌کردند، اما در یک فاصله‌ی زمانی طولانی‌تر. این بار ولی زمان فشرده شد. به مردم حتّاً یک شب هم فرصت انتظار ندادند. درهای شعبه‌های رأی‌گیری بسته نشده بود که گفتند احمدی‌نژاد برده است. جنبش پس از ۲۲ خرداد، واکنشی بود به این زمان کوتاه شده، به این آب سردی که روی بخش‌های بزرگی از مردم ریختند. پیشتر، بدن‌ها گرم شده بود. چند هفته بود که توده‌ای بزرگ به تغییر امید بسته بودند و کاملاً مطمئن بودند که تغییری رخ خواهد داد و چون رخ نداد، شگفت‌زده شدند و فریاد برکشیدند.

جنبش پس از ۲۲ خرداد را جنبش پیش از ۲۲ خرداد برانگیخت. توجه به این نکته‌ی ساده برای تعیین خصلت جنبش بسیار مهم است. شامگاه ۲۲ خرداد چرخشگاه بود. چرخشی که صورت گرفت، از امید به خشم بود، از انتظار به ناکامی بود. بخش بزرگی از مردم، به‌ویژه طبقه‌ی متوسط شهری، به انتخابات امید بسته بود؛ تصور می‌کرد این شانس وجود دارد که سیستم، تعاملی سازنده با این طبقه را بی‌آغاز؛ تصور می‌کرد شانس وجود دارد برای آنکه احمدی‌نژاد پس رانده شود، احمدی‌نژاد به عنوان نماینده‌ی سیاستی که با عوام‌گرایی‌اش، با زهد ریایی‌اش، با شیوه‌ی مدیریت چکشی ویران‌گرش وجود و شعور مدنی را می‌آزارد.

میان طبقات اجتماعی دیوار نکشیده‌اند. وقتی در اینجا از طبقه سخن می‌گوییم با نظر به افقی است که ویژه‌ی یک شأن اجتماعی است و سنخ‌نمای سنخی خاص در یک دوره است. در برابر جمهوری اسلامی و شخص احمدی‌نژاد مجموعه‌ای از مخالفت‌ها شده است و می‌شود. آن مخالفت‌هایی بیشترین بازتاب را یافت، تکرار شد و پژواک ایجاد کرد که در افق بیانی طبقه‌ی متوسط شهری ایران می‌گنجد. در اینجا منظور به‌طور مشخص قشرهای میان‌حال شهرهای بزرگ، به‌ویژه زنان و مردان جوان، تحصیل‌کردگان و متخصصان است، کسانی که منش دستگاه، برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی آن، نحوه‌ی کادرگزینی آن، فرهنگ و سلیقه

وزیبایی‌شناسی آن به پس راندن و خرد کردن آنان گرایش دارد. احمدی‌نژاد، که از روز نخست پست و زمخت قلمدادش کردند، در چشم آنان آدم کوچکی است که آمده است تا آنان را کوچک کند. این مقاومت در برابر کوچک شدن، جنبش ضد آن آدم کوچک را برانگیخت.

سنخ‌نما برای افق فکر بدیل، که ویژه‌ی جنبش کارگری است، نقد از زاویه‌ی کوچک کردن نیست. منطق فکر، حفظ بزرگی و نجابت ذاتی‌ای نیست که کسی خدشه‌دارش می‌کند، بلکه زدن زیر مناسباتی است که کسی می‌خواهد در آن بزرگ باشد، بزرگ بماند و درست در چارچوب آن کسی می‌آید تا حقارت ایجاد کند. در جنبش اخیر کسی از گردانندگان بر آن نبود که زیر مناسبات بزند. همه در چارچوب بودند، همه قانونی رفتار می‌کردند. کل برنامه‌هایی که دادند، نه خروج از چارچوب قانونی موجود، بلکه بازگشت به قانون بود. در برنامه‌ها وجه‌ی صوری قانون برجسته می‌شد؛ و قانون هر چه صوری‌تر باشد، انسان‌ها در برابر آن، برابرتر می‌شوند. کسی اعتراض نداشت که انسان‌های نابرابر در برابر قانون‌های ظاهراً برابرین نشانده می‌شوند و باز نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نابرابری است. اما قانون‌های حکومت اسلامی، برابرینی ظاهری نظام‌های دیگر را ندارند و بر تبعیض دینی و جنسی استوارند. اساس این آپارتاید مورد انتقاد چهره‌های اصلی جنبش ۲۲ خرداد نبود و نیست.

جنبش در برابر پوپولیسم فاشیستی، که با شعار عدالت به میدان می‌آید، چیزی از خود عرضه نکرد. پای تقسیم پول نفت به وسط آمد، اما مخاطب طرح، توده‌ی بی‌شکلی بود که رژیم به آن دسترسی بیشتری دارد. جنبش، مهمتر از همه، به موضوع بیکاری توده‌ای پرداخت و به انبوهی از خواسته‌های صنفی بی‌اعتنا ماند. اگر پلانفرمی برای طرح خواسته‌های صنفی (از جمله خواسته‌های کارگران کارخانه‌های ورشکسته‌ی دولتی، کارگران پیمانی، معلمان و پرستاران) ایجاد می‌کرد و خواست سیاسی و خواست صنفی را به هم پیوند می‌زد، نیروی اجتماعی بیشتری می‌یافت، شاید چنان بیشتر که رژیم را به عقب‌نشینی‌هایی اساسی وا می‌داشت. حرکت، یکباره پدید نیامد و گسترده و پرشتاب نشد. جنبش جنبایی خود را داشت و رهبران را هم با خود برد. دموکراتیسم آن مدام رشد کرد و جامعه به یکبار این حس را کرد که می‌تواند آنچه را در سینه نهان کرده، برون ریزد. فرصت کم بود، و گرنه بسیاری عقده‌ها گشوده می‌شدند. مردم خودآگاهی دیگری به دست آوردند، حتا آنانی که از احمدی‌نژاد پشتیبانی کردند. در آنان نیز انتظارهایی برانگیخته شده که برآورده شدن همان‌ها رژیم را بحران‌زده می‌کند و اگر برآورده نشوند، که نمی‌شوند، سرخوردگی‌هایی جدی در پی می‌آورند.

احمدی‌نژاد، محافظه‌کار نیست. او در مناظره‌ها، که جدل‌هایی میان "خودی‌ها" بودند، برای عدالت‌خواهی‌اش و مبارزه‌اش با فساد به مانع‌هایی در درون خود نظام اشاره کرد. اکنون او رئیس است و باید این مانع‌ها را کنار زند. این کار تنها با بحران‌آفرینی ممکن است. مراجع سنتی در درون نظام بر سر او توافق نداشتند. جنبش که پیش می‌رود، احمدی‌نژاد هم به نوعی می‌دود و این دویدن، انرژی‌ای از دستگاه می‌گیرد، که بنیه‌اش را به تحلیل می‌برد. پس از خمینی، احمدی‌نژاد انقلابی‌ترین چهره‌ای است که نظام اسلامی به خود دیده. او چه پدیده‌ای است؟ آنچه در تحلیل‌های انتقادی درباره‌ی او، خود شایسته‌ی انتقاد است، معرفی او به عنوان پدیده‌ای غریب است، معرفی او به عنوان کسی است که پنداری براننده‌ی ایرانیت نیست. او اما جلوه‌ای از همین ایرانیت ماست.

پدیده‌ی احمدی‌نژاد

احمدی‌نژاد پدیده‌ی غریب و هم‌هنگام‌آشنایی است. رفتار او در چشم بسیار کسان یادآور برخورد خشن و توهین‌آمیز یک جوانکِ بسیجیِ تفنگ به دست در برابر شهروندان محترمی است که چنان تحقیر می‌شوند که دیگر جهان را نمی‌فهمند. شأن اجتماعی‌شان، ارج فرهنگی‌شان و منش و سلیقه‌ی‌شان لگدکوب می‌شود، به زندگی خصوصی‌شان تجاوز می‌شود، و دستگاه تبلیغاتی مدام از در و دیوار جار می‌زند که باید شکرگزار باشند که در کشورشان این "معجزه‌ی هزاره‌ی سوم" رخ داده است. احمدی‌نژاد حاشیه را بسیج می‌کند تا مرکز قدرت را تقویت کند، مردم مستمند را به دنبال ماشین خود می‌دواند و آنان می‌دوند، در حالی که به عابران دیگر تنه می‌زنند و هياهو و گرد و خاک می‌کنند. محمود احمدی‌نژاد از تبار آن سلاطینی است که مدام در حال جهاد بوده‌اند. او خزانه‌ی مرکز را تهی می‌کند، تا سرحدات را نه آباد، بلکه از نو تصرف کند و به حلقه‌ی ارادت درآورد. او مهندس نظام است، اما نه از آن مهندسانی که در ابتدای حکومت اسلامی در خدمت ملاها درآمدند تا سازندگی کنند و معجزه‌ی پیوند ایمان و تکنیک را به نمایش بگذارند. در ابتدا تکنیک در خدمت ایمان بود. در مورد احمدی‌نژاد، ایمان خود امری تکنیکی است. او رمالی است که دکتر-مهندس شده است. در ذهن او جن و اتم، معجزه و سانتریفوژ، معراج و موشک در کنار هم ردیف شده‌اند. احمدی‌نژاد به همه درس می‌دهد. او ختم روزگار است. در مجلس آخوندی هم درس دین می‌دهد. پیش لوطی هم عنتربازی می‌کند.

احمدی‌نژاد ترکیبی از رذالت و ساده‌لوحی است. او مجموعه‌ای از بدترین خصلت‌های فرهنگی ما را در خود جمع کرده، به این جهت بسی خودمانی جلوه می‌کند: دروغ می‌گوید و ای بسا صادقانه. غلو می‌کند، زرنگ است و تصور می‌کند هر جا کم آوردی، می‌توانی از زرنگی‌ات مایه بگذاری و جبران کنی. در وجود همه‌ی ما قدری احمدی‌نژاد وجود دارد و درست این آن بخشی است که وقتی با آزرده‌گی از عقب‌ماندگی‌مان حرف می‌زنیم، از آن ابراز نفرت می‌کنیم. اما آن هنگام نیز که لاف می‌زنیم و خودشیفته‌ایم، باز این وجه احمدی‌نژادی وجود ماست که نمود می‌یابد. احمدی‌نژاد تحقیر شده‌ای است که خود تحقیر می‌کند. سرشار از نفرت است، اما کرامت دارد. به موضوع نفرتش که می‌نگرد، می‌پندارد مبعوث شده است تا او را از ضلالت نجات دهد.

احمدی‌نژاد نماینده‌ی سنتی است جهش کرده به مدرنیت. او مظهر عقب‌ماندگی مدرن ما و مدرنیت عقب‌مانده‌ی ماست. او اعلام ورشکستگی فرهنگ است.

احمدی‌نژاد نشان فقدان جدیت ماست. آن زمان که در قم گفت، هاله‌ی نور او را دربر گرفته، حق بود که حجج اسلام این حجت را جدی گیرند، عمامه بر زمین کوبند، سینه چاک کنند و لباس بر تن او بردند تا تکه‌ای به قصد تبرک به چنگ آورند. آن زمان که از دستیابی به انرژی هسته‌ای در آشپزخانه سخن گفت، حق بود مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها تعطیل می‌شدند، حق بود بر سردر آموزش و پرورش می‌نوشتند "این خراب‌شده تا اطلاع ثانوی تعطیل است" و آموزگاران از شرم رو نمان می‌کردند.

احمدی‌نژاد از ماست. طرفداران او نیز همولایتی‌های ما هستند. میان احمدی‌نژاد با گروهی از رهبران اپوزیسیون فرق چندانی نیست. در روشنفکری ایرانی هم نوعی احمدی‌نژادیسیم وجود دارد، آنجایی که یاوه می‌گوید و در عین غیر جدی بودن، سخت جدی می‌شود. در وجود چپ افراطی ایران، از دیرباز احمدی‌نژادی رخنه کرده است منهای مذهب، یا با مذهبی که گفتار و مناسک دیگری دارد. سرهنگهای لوس آنجلس همگی

مقداری احمدی نژاد در درون خود دارند. احمدی نژاد رضاشاهی است با تعصب مذهبی، البته رضاشاهی در اوایل کارش.

احمدی نژاد نشان دهنده‌ی جنبه‌ی "مردمی" جمهوری اسلامی است، جنبه‌ای که اکثر منتقدان آن نمی‌بینند، زیرا هنوز از انتقاد از دولت به انتقاد از جامعه نرسیده‌اند و از همدستی‌ها و همسویی‌های دولت و جامعه غافل‌اند. اکنون همه چیز با قلب و کودتا توضیح داده می‌شود. قلبی صورت گرفته، که ابعاد آن را نمی‌دانیم. برای اینکه نیروی پوپولیسم فاشیستی دینی را نادیده نگیریم، لازم است همه‌ی تحلیل‌ها را بر قلب و کودتا بنا نکنیم. رأی احمدی نژاد یک میلیون هم باشد، بایستی ریشه‌ی اجتماعی فاشیسم دینی را جدی بگیریم.

موقعیت نیروها

احمدی نژاد به هر حال، با هر میزان رأیی که داشت، برنده اعلام شد. معلوم بود که سیستم از او حمایت می‌کند. او کاری می‌کند که دستگاه کارکرد واقعی‌اش را داشته باشد؛ و دستگاه در او کارگزار معتمد خود را می‌بیند. به درستی گفته‌اند که رهبر در دوره‌ی او به رهبری واقعی تبدیل شد. اطرافیان ولی فقیه هر چه صغیرتر باشند، او ولی‌تر است. ولایت پیشوا و صغارت خاص رئیس جمهور در و تخته را به هم جور می‌کند. نظامیان در شیوه‌ی کنونی تنظیم امور، نظم بهینه را می‌بینند. آنان راضی‌اند. خدمه و حشمه نیز عزت و مقام خود را محفوظ می‌بینند.

شاید می‌پندارند که بقیه‌ی مسائل را می‌توانند با زور و پول حل کنند. مخالفان را سرکوب می‌کنند، به منتقدان دایره‌ی قدرت عتاب می‌کنند که زیاده‌روی نکنند و به جهاد نفس پردازند. روحانیت هم که در ماجرای اخیر خوب امتحان خود را پس داد. دو سه نفر اعتراض کردند، بقیه دم برنیاوردند. به ولی نعمت خود پشت نکردند. از دینشان جز این بر نمی‌آید، و این گونه، هم دینشان را دارند، هم دنیایشان را. به مردم هم که وعده‌ی غنی‌سازی همه‌جانبه را می‌دهند، غنی‌سازی ولایات را، غنی‌سازی فقرا را، غنی‌سازی اورانیوم را.

در دوره‌ی اول ریاست احمدی نژاد، بالا رفتن بهای نفت، مانع از آن شد که ورشکستگی اقتصادی آشکار شود. در دوره‌ی جدید، ممکن است از این معجزه‌ها رخ ندهد و پوپولیسم غنی‌سازی به غنی‌سازی اورانیوم محدود شود. هر چه رژیم خود را بیشتر در معرض تهدید بیند، به اورانیوم علاقه‌ی بیشتری پیدا می‌کند. می‌گویند پیشوا در باره‌ی شکست و سقوط صدام حسین به یک جمع‌بست اتمی رسیده است. با شناختی که از او داریم، جور درمی‌آید که گفته باشد، اگر صدام حسین واقعاً بمب اتمی داشت، "دشمن" نمی‌توانست او را براندازد.

کل ایدئولوژی رژیم اینک در "غنی‌سازی" خلاصه شده است. شوونیسم، بلاهت، تروریسم دینی و تصدق دینی بر "مستضعفان" همه در "غنی‌سازی" جمع شده‌اند. "غنی‌سازی" چاره‌ی استضعاف است و مقابل استکبار. رژیم می‌خواهد ایمان ما، کیسه‌ی ما و زرادخانه‌ی ما را غنی کند. باید با آن برنامه‌ای برای آزادی، عدالت، صلح و حفظ محیط زیست مقابله کرد. ناآگاهی‌ها و عقب‌ماندگی‌های فرهنگی ما یاری‌رسان پوپولیسم غنی‌سازی هستند. من به گوش خود از جمعی از اهالی روستاهای اطراف مرکز اتمی آب سنگین اراک

شنیده‌ام که در برابر این پرسش که می‌دانید در این مرکز چه می‌کنند، گفتند آبی را درست می‌کنند که برای کشاورزی خیلی خوب است، چون پرمایه است.

مایه‌دار بودن تکنولوژی اتمی در شعور ناسیونالیستی مردم جا گرفته است. حتا در نزد اپوزیسیون خارج از کشور - که لابد باید در جریان بحث‌های پیشرفته‌ی جریان‌های منتقد این تکنولوژی باشند - "اتم" در ذات خود بد جلوه نمی‌کند. کل این اپوزیسیون پرادعا نمی‌تواند ده صفحه متن جدی درباره‌ی خطرهای تکنولوژی اتمی برای انسان و محیط زیست، برای صلح در خاورمیانه و نزدیک و در جهان روی میزبگذارد. این سخن که جنبش اسلام سیاسی، یک دگردیسی ناسیونالیسم است، توضیح‌دهنده‌ی بسیاری از واقعیت‌هاست، از جمله واقعیتِ جذابیتِ موضعی آن برای دیگر شکل‌های ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی. احمدی‌نژاد با دو شعار عظمت‌طلبی ملی و عدالت، مردم‌فریبی می‌کند. او البته به قصد فریب این شعارها را نمی‌دهد. هم عظمت‌طلبی و هم نوعی از عدالت‌خواهی از ارکان الهیات سیاسی هستند.

گسست ایدئولوژیک از رژیم هنوز پیش رفته نیست. اگر زمانی گسستی صورت گیرد، این جدایی، جدایی یکباره از همه‌ی آن بینش و منشی نیست که سیستم سیاسی آپارتاید جنسی و دینی نمودی از آن است. گسست، نخست به صورت نافرمانی بروز می‌کند و بیزاری از سخنگو، نه لزوماً خود سخن. وقتی این بی‌زاری در جمع بیان شود و فریاد زده شود، یک روند رهایی‌بخش آغاز می‌شود که مشخصه‌ی آن خودآگاهی و اطمینان به خود است. اینجاست که امکان‌هایی پدید می‌آید تا رهایی تا حد پس راندن ایدئولوژی پیش رود، آگاهی دیگری شکل گیرد و به اصطلاحی فنی، سوژه (نهاد انسانی)، سوژه‌ی دیگری شود.

در دوره‌های جنبش، انسان در عرض یک روز چیزهایی می‌آموزد، که ممکن است در ظرف ده سال نیاموزد. آموزش‌های فشرده و نافذ روزهای جنبش، انقلابی فکری ایجاد می‌کند. پایداری آموزش‌ها بستگی به نحوه‌ی انباشته شدن و حفظ آنها دارد، آن هم نه تنها در حافظه‌ی فردی. جامعه است که بایستی آنها را مجتمع کند و در محفظه‌های خاصی (انجمن‌ها، مکان‌ها و زمان‌های ویژه‌ی یادآوری، نمادها) نگهداری کند. جوانان اکنون دارند از جامعه می‌پرسند و از یادرفته‌ها را به یاد جامعه می‌آورند. میان نسل‌ها گفت‌وگویی آغاز شده است که مدتها وجود نداشت. جوانان پیران را مسئول شکست‌ها و ناکامی‌ها می‌دانستند و نمی‌دانستند بر آنان چه گذشته است. اکنون خود با چشم خویش می‌بینند که مشکل‌ها چه هستند و پرس‌وجو می‌کنند که چه بوده‌اند.

به نظر می‌رسد که هنوز زخمه بر آن نقطه‌ای از تار وجود جامعه نخورده است که قوی‌ترین نوا از آن برخیزد. آن نقطه‌ی جادویی، یا در میان طبقه‌ی متوسط شهری نیست یا اینکه این طبقه هنوز نتوانسته است ارتعاش‌های خود را به بقیه‌ی مردم منتقل کند.

رژیم هنوز پایگاهی قوی در میان مردم دارد. دیدن این موضوع نه امتیاز دادن به دستگاه، بلکه دعوت به واقع‌بینی و چاره‌جویی است. شرط مقابله با دستگاه سرکوب، رسوخ در پایگاه توده‌ای رژیم است. انقلاب بهمن نشان داد که برای از کار افتادن دستگاه سرکوب، بایستی میان بدنه و سر آن شکاف افتد و شرط این کار آن است که جریان اجتماعی مخالف چنان قوی شود که بدنه‌ی نیروی نظامی را مردد کند، فلج کند، به سمت خود بکشد.

قدرت جنبش دموکراتیک هنوز در حد پیشبرد فراخوان به یک اعتصاب توده‌ای نیست. در این مورد تلاش ناموفقی صورت گرفت، که با تحلیل آن بهتر می‌توان به ضعف‌های جنبش پی برد. اعتصابی که برای

برگزاری آن در روز سه‌شنبه ۲۶ خرداد فراخوان‌هایی داده شده بود، از نوعی است که بدان "اعتصاب نمایشی" می‌گویند. این نوع اعتصاب، زمان محدودی دارد (مثلاً یک روز) و با آن اعتصاب‌کنندگان قدرت خود را به نمایش می‌گذارند، پیامی قوی به جامعه می‌دهند و این هدف را دنبال می‌کنند که طرف مقابل خود را بترسانند و احیاناً مجبور به عقب‌نشینی کنند. پیش از آن بایستی ارتباط و همبستگی لازم میان اعتصاب‌کنندگان برقرار باشد. اعتصاب نمایشی توده‌ای، اعتصابی است که توده‌ی وسیعی را دربرمی‌گیرد، رشته‌ای از کارخانه‌ها را، کل بازار را، کل یک صنف را، کل یک منطقه را، کل کشور را. پیش‌درآمد اعتصاب نمایشی توده‌ای معمولاً مجموعه‌ای از اعتصاب‌ها و حرکت‌های کوچکتر است. گاه حادثه‌ای چنان بزرگ رخ می‌دهد که اعتصاب بزرگ بدون پیش‌درآمد برگزار می‌شود. در نمونه‌ی اخیر حادثه بزرگ بود، اما گویا برای همه‌ی قشرهای جامعه آن چنان بزرگ نبود که خود به این فکر افتند که دست به اعتصاب زنند یا فوراً با شنیدن لفظ اعتصاب آن را در هوا بقایند.

قلب اعتصاب همگانی، طبقه‌ی کارگر است. بازار سنتی نقش گذشته‌ی خود را در اعتصاب توده‌ای ندارد، هر چند هنوز بستن حجره و مغازه نماد اعتصاب عمومی تصور می‌شود. اعتصاب عمومی در ایران به یک جبهه‌ی مردمی نیاز دارد. این جبهه هنوز شکل نگرفته است. انقلاب ۱۳۵۷ نشان می‌دهد که مجموعه‌ای از اعتصاب‌های کوچک صنفی و سیاسی پیش‌درآمد اعتصاب عمومی هستند. اعتصاب، پدیده‌ای سرایت‌کننده است، هر گاه زمینه‌ی اجتماعی و روانی سرایت و الگوهایی تقلیدپذیر وجود داشته باشند. سرایت احتیاج به اشتراک منافع، کانال‌های روانی و همدلی‌های طبقاتی و جبهه‌ای دارد. هنوز کانال‌ها و همدلی‌های لازم پدید نیامده‌اند. شاید حق با رُزا لوگزامبورگ باشد که گفته است: اعتصاب توده‌ای نیست که انقلاب را ایجاد می‌کند، بلکه انقلاب است که به اعتصاب توده‌ای میدان می‌دهد. در انقلاب ایران چنین بوده است. بایستی مدام به درس‌های آن بازگشت.

انقلاب طبعاً تکرارشدنی نیست. نه مردم ما آن مردم‌اند، نه دولت آن دولت است. اما اکنون گویا آن فاصله‌ی لازم با انقلاب ویرانگر ۵۷ پدید آمده است، تا مردم از تحول عمیق تازه‌ای نترسند.

آیا تحولی که ممکن است پیش آید، تابع شکاف‌های درونی رژیم است؟ آیا مردم خود آن انگیزه و زور را ندارند، که در برابر کلیت رژیم صفی را تشکیل دهند و بدون توجهی خاص به آنچه در داخل دولت می‌گذارد، مبارزه‌ی خود را پیش برند؟ موضوع را نبایستی این گونه ببینیم و از این که جنبش دموکراتیک با استفاده از تضادهای دستگاه پیش می‌رود، احساس شرم کنیم. موضوع چیست؟

ویژگی دولت برآمده با انقلاب بهمن همپوشی‌های آن با جامعه است. دولت و جامعه درهم می‌روند، بسیار بیشتر از آنی که در یک دولت غیردمکراتیک ولی عادی (مثل دولت شاه، مثل حکومت‌های کودتایی و نظامی، مثل نظام‌های اشرافی) دیده می‌شود. در پیوند با این همپوشی و درهم‌روی گسترش پهنه‌ی همگانی در ایران پس از انقلاب است. دولت می‌کوشد این پهنه را محدود سازد، در عین حال به دلیل ویژگی‌هایش آن را گسترده می‌کند. این ویژگی‌ها در رابطه با بحث پهنه‌ی همگانی، دو چیزند که بیان ساده‌ای از آنها چنین است: نخست اینکه حکومت اسلامی، به عنوان حکومت آخوندها تأسیس شده است و پیشه‌ی اینان منبر رفتن است، یعنی حضور در عرصه‌ی عمومی است. آخوند بدون منبر معنا ندارد و منبر نمی‌تواند فقط یکی باشد. تعدد منابر تعدد جمع‌ها را ایجاد می‌کند و در میان جمع‌ها همواره گوشه‌هایی ایجاد می‌شود که صداهایی بیرون از مسجد در آن منعکس شود. کل دولت یک دستگاه تبلیغاتی است و دستگاه تبلیغاتی بدون

حضار، بدون شنوندگان و بینندگان و خوانندگان معنایی ندارد. اینان که گردآیند، دیگر نمی‌توان از هر نظر در اختیارشان داشت. دوم اینکه جمهوری اسلامی با یک ائتلاف طبقاتی گسترده بر پایه‌ی یک انقلاب توده‌ای شکل گرفت و نتوانست هیچ مسئله‌ی عمده‌ای را در درون خود حل کند، بی‌آنکه کار به بسیج نیروی بیرونی و آوازه‌گری‌های وسیع بکشد. همین امر عرصه‌ی عمومی را گسترش می‌دهد و با اینکه مبتکر در گسترش آن نظام حاکم است، آن عرصه منطق رشد خود را دارد. بر پهنه‌ی همگانی نمی‌توان مرز گذاشت.

جریان‌های پهنه‌ی همگانی و نظام در هم بازتاب می‌یابند. همپوشی‌های میان دولت و جامعه این بازتاب متقابل را تقویت می‌کند. عنصری از درون دستگاه، هم از جایی که خود ایستاده، بر دستگاه می‌نگرد، هم محتملاً از جایی در پهنه‌ی همگانی. این امکانی که بدان (در نظریه‌ی سیستمی لومان) "مشاهده‌ی درجه‌ی ۲" می‌گویند (در تفاوت با خودمشاهده‌گری سیستم که "مشاهده‌ی درجه‌ی ۱" است)، در جمهوری اسلامی نسبت به دوره‌ی پیشین به شدت گسترده شده است. "مشاهده‌گری درجه‌ی ۲" امکان خوداصلاح‌گری را پدید می‌آورد و همین تمایل به خوداصلاح‌گری در درون سیستم تنش‌زا می‌شود.

بنابر این در نهایت این جامعه است که از جمهوری اسلامی قرار و آرامش را می‌گیرد. جمهوری اسلامی به خود رنگ آرامش نخواهد دید، هیچ‌گاه به ساحل سلامت نخواهد رسید. جمهوری اسلامی همچون آن نیزه‌ماهی عظیم صیدشده در داستان "مرد پیر و دریا" اثر ارنست همینگوی است که ماهیگیر پیر سرانجام قادر نمی‌شود آن را به ساحل برساند. کوسه‌ماهی‌ها پیایی بدان حمله می‌کنند و با هر حمله‌ای تکه‌ای از آن را می‌کنند. دست آخر اسکلتی به جا می‌ماند.

جنبش ۲۲ خرداد حمله‌ی مهمی بود. ایران دیگر آن ایران پیش از جنبش نیست. رژیم، رسواتر و وحشی‌تر از پیش شده است. مرحله‌ی تازه‌ای از تنش‌های درونی آن ایجاد شده است که موضوع آن تعیین سرنوشت عده‌ای از کادرهای قدیمی رژیم است.

از آرامشی که برقرار شده و احیاناً مدتی ادامه خواهد یافت، نبایستی ناامید شد. کیفیت و کمیت انرژی حرکت‌های پس از ۲۲ خرداد، نمی‌توانست چندان فراتر از چیزی باشد که در هفته‌ها و روزهای مشرف به آن انباشته شده بود. دوره‌ای دیگر برای جمع کردن انرژی لازم است.

۱۰ تیر ۱۳۸۸

پیوندها

در ایران چه می‌گذرد؟ - مقاله‌ی یکم

http://www.nilgoon.org/archive/mohammadrezanikfar/articles/Nikfar_Election_88.html

در ایران چه می‌گذرد؟ - مقاله‌ی دوم

http://www.nilgoon.org/archive/mohammadrezanikfar/articles/Nikfar_Election_88_2.html